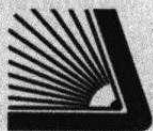


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
رجعت سطر و ن

دانه های قهوه

www.ketab.ir

مریم رعنائی



انتشارات نظری

عنوان و نام پدیدآور	دانه های قهوه / مریم رعنائی
مشخصات نشر	تهران : انتشارات نظری، ۱۴۰۰
مشخصات ظاهری	۳۲۰ ص
شابک	۹۷۸-۶۲۲-۲۰۹-۸۸۸-۹
وضعیت فهرست‌نویسی	فیبیا
موضوع	داستان های کوتاه فارسی — قرن ۱۴
رده بندی کنگره	PIR۸۳۴۵
رده بندی دیویی	۸۱۳/۶۲
شماره کتابشناسی ملی	۸۴۹۶۹۵۲

نام کتاب : دانه های قهوه

نام نویسنده: مریم رعنائی

نوبت چاپ : اول - ۴۰۰

شمارگان : ۳۰۰

www.ketab.ir

کلیه حقوق چاپ و نشر و مالکیت مادی این کتاب، مخصوص و محفوظ ناشر است .

دفتر مرکزی : تهران، خیابان ولی عصر (عج) ، خیابان سید جمال الدین اسدآبادی (یوسف آباد) ،

نیش خیابان فتحی شفاقی ، جنب بانک سپه پلاک ۳۲ ، طبقه ۲ ، واحد ۱۷

E-mail: nazaribook@yahoo.com
www.nazaribook.ir



انتشارات نظری

تلفن : ۸۸۱۰۲۷۷۵
همراه : ۰۹۱۹۰۱۲۹۴۵۵

قیمت : ۷۰۵۰۰۰ ریال

فهرست

عنوان.....	صفحه.....
مقدمه:.....	۷.....
هبوط.....	۱۵.....
پادنگ.....	۵۱.....
لنگرگاه بی وزنی.....	۸۱.....
برده ی بی قلب.....	۹۷.....
شطرنج تنگ مدارها.....	۱۱۱.....
گذشته، حال؟.....	۱۴۷.....
فوران شریان های «ایستاده».....	۱۶۳.....
ضمیر غیر مستتر.....	۱۷۹.....
مشعل های آتشین.....	۱۹۳.....
حادثه بهمن ماهی.....	۲۰۵.....
«میوه طوبی موهبت».....	۲۱۷.....
حافظه ی شکافته.....	۲۳۳.....

مقدمه

من همواره مثل ایمانی از اجناس معصومیت در مذاق بودن‌ها، به بالا رفتن از پلکان نور در پیاله شب اندیشیده‌ام. بنای ظالمانه‌ی دردها و مصائب بالای سر من، برای من پشت کاجستان‌ها سدی نشد و حرف تازه‌ای برای من نداشت. شاخ پیچک، رسیدن و حیات، قطره‌های عبودیت را در من سیر نوشانید و پس از آن چیزی که مرا به خود جلب کرد، پایه‌های استوار بودن‌ها، خواستن‌ها و نگاه تیزبین عقاب ابرهائی بود که سپید بودند و پاک و همواره به من می‌گفتند و حالا نیز می‌گویند: «حضور سبز دستانت میان شیدرها خراش صورت احساس را در هوشیاری مرمت می‌کنند. شتاب باید کرد تا رسیدن به گاهواره چراغی که از سقف خواستن‌ها آویزان است، تنها یک قدم باقی‌ست.»

و من در این‌جا از دویدن، تا جنون تجلی، تا زحمت عرق‌ریزان هوش پاک، لذت می‌برم. مثل بویی که پاورچین پاورچین، مثل یک چنار پر سار، پیچد در کوچه‌ی سنجاقک‌ها. تا مرا رها سازد از شهر خیالات سفالینه. از ذرات آن‌چه بوی علفی می‌آید و من صدای قدم‌های کسی را

می‌شنوم و چنان بی‌تابم که دلم می‌خواهد نقش‌های سم اسبان را پشت
حفره نیستان به رگ‌های هوا پیوند زنم...

بو، صفوف منظم خود را در ذهنم گسترش داده بود و به همه جا پر
می‌کشید و در گيجی ذهنم سو سو می‌زد. قدم به قدم بر ضد دنیای
سکوت. سلولهای بنیادین و ریزش را در گردونه چرخشی عظیم به کوبش
اتفاقی ژرف، سپرده بود و از این‌که به ناکامی و پیروز نشدن حرکتی یک
جنبه هزیمت و شکست قطعی بدهد، پرهیز داشت و سیاست شرکت در
گروه را برای استفاده از تمام امکانات علنی را به خود توصیه می‌کرد، زیرا
اتخاذ این سیاست برای مبارزه بر ضد کجروی‌های ایده‌آلیستی لازم بود و
در عین حال این بیماری حرکت و جوشش را که باید! در صبح سپید با آغاز
اعتصابات (بوی تند و غیظ) به وجود آید را پیش‌بینی می‌کرد و در آن
هنگام، نبوغ «بلند افرا» خطوط اصلی و بزرگ قدرت گرفتن نهضت (شکوفه
کننده جهتی برتر) را ترسیم می‌کرد و این حقیقت باید! تحقق می‌یافت. اما
«آراسته خواب» او را نمی‌شناخت. و یا او را میان توده انبوه جمعیت‌ها گم
کرده بود و مانند بسیاری از تندخواها، ذوب دلیری‌های فردی دسته‌هایی از
نشانه‌ها شده بود، که از اسلوب «سورئالیستی» پیروی می‌کردند، او فعالیت
گروهی را مانند؛ محصول کار مشتی شخصیت‌های فعال در نظر می‌گرفت
که در نتیجه وارد آوردن یک سلسله ضربات پیروزمندانه روی کار می‌آمدند
و تشکیل نهضتی بر روی سطح سپید می‌دادند.